

## نظام‌الدین یحیی طیار؛ هنرمندی در دربارهای ایلخانی و مملوکی<sup>۱</sup>

اور امیر<sup>۲</sup>

متخصص مطالعات اسلامی و خاورمیانه

ترجمه امیرحسین داودوندی<sup>۳</sup> و سهند سلطاندوست<sup>۴</sup>

دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران  
دانش‌آموخته دکتری پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

### چکیده

با مطالعه منابع مکتوب در سلطان‌نشین مملوکی (۹۲۲-۴۷۰ق/۱۵۱۷-۱۲۵۰م) این تصور کلی حاصل می‌شود که بین متصرفات مملوکی و ایلخانی صرفاً مرزهای سیاسی - بدون هیچ‌گونه موانع فرهنگی یا حتی موانع جدی فیزیکی - برقرار بوده است. مقاله حاضر با تمرکز بر شرح حال نظام‌الدین یحیی طیار (۷۶۰-۸۵ق/۱۳۵۸/۹-۱۲۸۶م) این موضوع را به روشنی نشان خواهد داد. پدر او در عهد حکومت ایلخانان در مقام طبیب و کاتب در حالی مشغول خدمت بود که نظام‌الدین در میان نخبگان ایلخانی بالید و با تقرب خاص به سلطان ابوسعید و وزیرش غیاث‌الدین محمد به خوش‌نویس، کاتب و نوازنده‌ای پرکار بدل شد. پس از درگذشت ابوسعید و متعاقبش تجزیه قلمروی ایلخانی، نظام‌الدین به سلطان‌نشین مملوکی راه یافت، جایی که استعدادهای هنری او بسیار قدر می‌دید و سنت هنری باشکوه شرق را نمایندگی می‌کرد. به نظر می‌رسد نظام‌الدین با وجود استقبال ظاهراً عالی محافل حاکمیتی مملوکی از او، همچنان به موطن خود و دارایی‌های فراوانش دلبستگی داشت که از خود به جای گذاشته بود. او بعدها به بغداد بازگشت و در آنجا فوراً به ادای وظایف سابقش گماشته شد. پیگیری و تحلیل حیات حرفه‌ای نظام‌الدین می‌تواند بینش‌هایی را درباره فرهنگ درباری عالم اسلام در عصر او ارائه دهد، جایی که احتمالاً شباهت‌ها در ذوق و سنت‌های دیوان‌سالاری از تفاوت‌ها پیشی می‌گیرد. همچنین نکاتی را نیز درباره آموشدها، تبدلات فرهنگی و حساسیت‌های هنری بین دو دربار رقیب می‌آموزیم.

**واژه‌های کلیدی:** آموشد، ایلخانان، هنرمندان، سلطان‌نشین مملوکی، تاریخ‌نگاری.

<sup>۱</sup> . Nizam al-Din Yahya al-Tayyari\_An Artist in the Court of the ilkhans and Mamluks

<sup>۲</sup> . E-mail: or.amir1@mail.huji.ac.il

<sup>۳</sup> . E-mail: amir.davoodvandi@ut.ac.ir

<sup>۴</sup> . E-mail: sahand.soltandoost@modares.ac.ir

۱۳۳۵-۱۳۱۶م)، آخرین ایلخان مغول، ارتباطات نزدیکی داشت و پس از فروپاشی حکومت ایلخانی، به همراه دیگر شخصیت‌های برجسته، در دربار ناصر محمد (سومین دوره حکومت: ۷۴۱-۷۰۹ق/ ۱۳۴۱-۱۳۱۰م)، سلطان مملوکی، به گرمی پذیرفته شد. البته نظام‌الدین چند سال پس از اقامتش در سلطان‌نشین مملوکی به موطن خود در عراق بازگشت و در آنجا دوباره تعدادی از مناصب سابق خود را در مقام کاتب دیوان در اختیار گرفت.

در ادامه، ابتدا شرح حال نظام‌الدین و پدرش، نورالدین عبدالرحمن را مرور می‌کنم و سپس به مسائل اصلی برآمده از حیات آن‌ها می‌پردازم. چنانکه خواهد آمد، شرح حال پدر و همین‌طور پسر، مانند شرح حال تعدادی از شخصیت‌های برجسته‌ای که مدارج ترقی را در ملک مغولان طی کردند، به‌ویژه افرادی که در رده دوم یا سوم اهمیت سیاسی قرار دارند، کم‌وبیش منحصر بر اساس منابع مملوکی عربی تدوین شده و همین امر است که پیوندهای نزدیک فرهنگی را در لابه‌لای گسل‌های سیاسی برجسته می‌سازد.<sup>۴</sup>

### شرح حال

پدر، نورالدین عبدالرحمن

نورالدین عبدالرحمن بن عمر بن علی تُستَری هاشمی جعفری طیار، همچنین مشهور به نورالحکیم، پسر عزالدین عمر بود که احتمالاً مدرس مدرسهٔ ثقیه در بغداد بوده است.<sup>۵</sup> اطلاعات بیشتری در مورد پدر او یا خاندانش نداریم؛ اما ادعا می‌شود نسبش به جعفر بن ابی‌طالب طیار، برادر بزرگ حضرت علی (ع)، خلیفهٔ چهارم می‌رسد.<sup>۶</sup> گفته می‌شود نورالدین در دورهٔ زعامت عزالدین جعفری در مقام والی بصره به بغداد آمده،<sup>۷</sup> بنابراین این اتفاق احتمالاً در دههٔ ۶۶۰ق/ ۱۲۶۰م افتاده است؛ اما از آنجا که پدرش در آنجا به امر تدریس اشتغال داشته، این احتمالاً اولین سفرش به این شهر نبوده است. او فقه اسلامی را حین اقامت در مدرسهٔ نظامیه فراگرفت و در طب نزد طبیبان حاذق شهر، ابن صباغ و

### مقدمه

پژوهشگران دربارهٔ امپراتوری مغول عمدتاً به دلیل نقش سلطنت مملوکان در متوقف کردن پیشروی سپاهیان مغول به سوی غرب و بنابراین، نقش آن‌ها در دشمنی دیرینه با ایلخانان، با مملوکان آشنایی دارند. هرچند مملوکان از همین روی در جایگاهی خارج از قلمروی «صلح مغولی» مشهور پنداشته می‌شوند؛ اما مشخصهٔ دورهٔ مخاصمهٔ آشکار مملوکان با مغولان و سپس مصالحهٔ آنان نیز، آموشد بین سرزمین‌های ایلخانی (و همچنین مناطق تحت حاکمیت اردوی زرین و جغتایان) و سلطان‌نشین [مملوکی] است.<sup>۱</sup>

مصر و سوریه، تحت لوای اسلام، با عراق و ایران رابطه‌ای عمیق‌تر از آن داشتند که به واسطهٔ مرزهای سیاسی خلق‌الساعه بین دو دولت متخاصم از هم تفکیک شوند. هرچند می‌توان تغییراتی را در الگوهای مهاجرت و آموشد (برای نمونه، کاهش اهمیت بغداد را در مقایسه با دمشق) تشخیص داد؛<sup>۲</sup> اما به‌طور کلی منابع هم‌روزگار نمونه‌های فراوانی از افراد دانش‌پژوهان، بازرگانان، درویشان، سربازان و کوچ‌گردان - را در حال نقل‌مکان بین این قلمروها ارائه می‌دهند.

علمای مسلمانی که در دمشق و قاهره ساکن بودند نه‌تنها جهان‌بینی اسلامی بسیار مشابهی با همتایان خود در تبریز و بغداد داشتند؛ بلکه دربارهای قاهره و تبریز، و همچنین دربار سرای، در پیشینهٔ قومی و فرهنگی ترکی مغولی گسترده و هم‌پیوند با خاستگاه‌های استپی اوراسیا وجه تشابه داشتند. بدین معنای اخیر، مملوکان که تصور می‌شود پیشروی مغولان را به سوی غرب متوقف کرده‌اند، از بسیاری جهات سیطرهٔ فرهنگی و سیاسی ترکی مغولی را بر اوراسیا گسترش دادند.<sup>۳</sup>

این مقاله نحوهٔ بروز همهٔ موارد فوق را در حیات یک شخص؛ یعنی هنرمند و کاتب مشهوری به نام نظام‌الدین ابوالفضائل یحیی بن عبدالرحمن طیار تُستَری نشان می‌دهد. نظام‌الدین مدارج ترقی را طی کرد و با بالاترین رده‌های سیاست در دربار ابوسعید (حک. ۷۳۶-۷۱۶ق/

۱. همان‌طور که در مطالعات متعدد روون آمیتای (و از همه جدیدتر در Amitai 2015: 242) اشاره شده است.

۲. منابع عربی که در قلمروهای مملوکی نوشته شده‌اند، آهنگ حرکت بس سریع‌تری را به سوی غرب - از عراق و ایران به سمت سوریه - نسبت به مسیر معکوس آن نشان می‌دهند. این روند حتی با در نظر گرفتن یک‌سونگری این منابع، بدون شک بارز است. نک. Amitai 2015: 242-243.

۳. نک. Yosef 2010, 2012, Mazor 2012. در عین حال، بین مملوکان و مغولان تفاوت‌های زیادی وجود داشت، به این معنا که دستهٔ اول اکثراً مسلمانان مؤمن بودند و حداقل تا حدودی با فرهنگ عربی-اسلامی‌ای که در آن رشد یافتند عجین شده بودند. برای نمونه، نک. Amitai 2013: به‌خصوص فصل دوم.

۴. این مطالعه در تداوم تحقیق و تفحص فزاینده در منابع عربی مکتوب در دوران حکومت مملوکان برای مطالعه دربارهٔ امپراتوری مغول و دولت‌های

۵. ابن الفوطی، ۱۹۹۵: ۱: ۲۲۷. Biran و Melville.

۶. همچنین بعضاً به جعفری نسب می‌برد (عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۴۰۶: الذهبی، ۱۹۸۷-۲۰۰۴: ۶۱: ۲۱۳).

۷. الذهبی، ۱۹۸۷-۲۰۰۴: ۶۱: ۲۱۴. مراد از این فرد عزالدین عبدالعزیز بن جعفر نیشابوری (۶۷۲-۶۲۶ق/ ۱۲۷۳-۱۲۲۸م) است. او در سال ۵۶۶ق/ ۱۲۵۸م، زمانی که عراق به تسخیر مغولان درآمد، به برادران جوینی (علاءالدین و شمس‌الدین) پناه برد و مخدوم آنان شد. آنان او را شحنةٔ واسط و بصره کردند. این بدان معناست که نورالدین در حدود سال‌های ۶۵۷ تا ۶۷۱ق/ ۱۲۵۹ تا ۱۲۷۳م وارد بغداد شده. دربارهٔ نیشابوری نک. ابن الفوطی، ۱۹۹۵: ۱: ۲۲۶-۲۲۷: ابن الفوطی (منسوب)، ۱۹۹۷: ۴۱۴-۴۱۳.

۱۳۲۰م زیارت مکه را به‌جا آورد؛<sup>۱۶</sup> اما چنانکه خواهیم دید ممکن است این در اشاره به حجی بوده باشد که پسر نورالدین انجام داده است.

### پسر، نظام‌الدین یحیی

شرح حال نورالدین که در بالا آمد، برای شناخت محیطی که نظام‌الدین در آن بالید، حیات حرفه‌ای خود را شکل داد و مسیری متفاوت با مسیر پدرش در پیش گرفت ضروری است. نظام‌الدین در حدود سال ۸۵ق/ ۷-۱۲۶۸م متولد شد<sup>۱۷</sup> و در بغداد دوره ایلخانی پرورش یافت. تحت هدایت پدرش به تحصیلات عالی رسید که احتمالاً عبارت بود از علوم سنتی اسلامی و نیز هنرهای زیبا؛ مانند خوش‌نویسی و موسیقی را شامل می‌شد که در محافل عالی دربار ایلخانی رواج داشت و برای ادیبان ضروری به‌شمار می‌آمد. او این هنرها را از احمد سهروردی،<sup>۱۸</sup> استاد سرآمد آن عهد آموخت که همچنین از جمله استاد دو تن دیگر؛ یعنی ایلخان ابوسعید و وزیرش غیاث‌الدین محمد - پسر رشیدالدین - بوده است.<sup>۱۹</sup>

درخصوص استعدادهای موسیقایی نظام‌الدین، عمری، نویسنده مملوکی، مدخل شرح حال او را در اثر خود در میان شرح حال نوازندگان قرار می‌دهد و همچون صفدی، مهارت‌هایش را بسیار می‌ستاید و او را با استادان بزرگ نسل‌های پیشین قیاس می‌کند. ابن فوطی چنین می‌آورد که در شهر سلطانیه با نظام‌الدین هم‌نشین بوده که آن زمان و در ماه رجب ۱۷ق/ اکتبر ۱۳۱۷م این دو با نوازنده دیگری به نام مجدالدین دلقدی دیدار کرده‌اند.<sup>۲۰</sup> مهم‌تر از آن اینکه نظام‌الدین از

ابن قسّیس، خبره شد<sup>۱۸</sup> و بعدها در هنرهای کتابت، خوش‌نویسی و ادبیات تخصص یافت. با نزدیک‌شدن به عزالدین جعفری احترام والایی پیدا کرد و مواجب فراوانی برایش مقرر شد.<sup>۱۹</sup> محتمل است که نورالدین از طریق رابطه‌اش با جعفری توانسته باشد به خدمت علاءالدین جوینی، صاحب‌دیوان بغداد، درآید، جایی که امرار معاش از طریق طبابت را با تخصص در کحالی آغاز کرد.<sup>۲۰</sup>

حیات حرفه‌ای نورالدین در زمان حکومت الجایتو (۷۱۶-۷۰۳ق/ ۱۳۱۶-۱۳۰۴م) به اوج خود رسید؛ یعنی زمانی که در مقام طبیب دربار خدمت می‌کرد و «خاندان هلاکو، خان، زنان اشراف، امیران و بازرگانان برجسته را معالجه می‌کرد و در عین حال، با وزرا ارتباطاتی برقرار کرده بود، با آن‌ها معاشرت داشت و از ملازمانشان بود.»<sup>۲۱</sup> با گذشت زمان طولانی از حمایت خاندان جوینی، نورالدین با ایلخان الجایتو و وزیرش رشیدالدین پیوندهایی برقرار کرد که این معنا از اشارات نادر به او در منابع فارسی ایلخانی پیداست.<sup>۲۲</sup>

نورالدین به لطف ارتباطات درباری خود ثروت انبوهی فراهم آورد و املاک در حله و بغداد خریداری کرد<sup>۲۳</sup> که بنا به گفته ذهبی، درآمدی سالانه به مبلغ هفتاد هزار درهم برای او به همراه داشت و تا زمان درگذشتش در سنین پیری به سال ۷۲۳ق/ ۱۳۲۳م برقرار بود.<sup>۲۴</sup> وی در مقطعی به تصوف گرایش یافت و رباطی در بغداد تأسیس کرد و خود را شیخ آنجا خواند و شاگردان یا مریدانی را تعلیم داد.<sup>۲۵</sup> ظاهراً فعالیت نورالدین در دربار، جدای از سیروسولوک صوفیانه، تا زمان درگذشتش ادامه داشته است. بنا به گفته برزالی، نورالدین در سال ۷۲۰ق/ ۱-

۱۵. الذهبی، ۲۰۰۴-۱۹۸۷: ۶۱: ۲۱۴. به‌نظر می‌رسد صفدی مدخل شرح حال پیشین را درباره نورالدین عیناً آورده باشد؛ اما این دیر صوفی را به جای رباط، خانقاه توصیف می‌کند (الصفدی، ۲۰۰۸: ۱۸: ۲۰۶). ابن الفوطی آن را رباط می‌نامد و دوبار ذکر آن را می‌آورد، یک‌بار ذیل شعبان ۷۲۰ق/ اکتبر ۱۳۲۰م و دیگر بار ظاهراً حوالی همان سال که صوفیانی از خراسان در آنجا رحل اقامت افکنده بودند. رباط در محله زرگران (محله الصاعقه)، نزدیک کاخ خلافت، بنا شده بود (ابن الفوطی، ۱۹۹۵: ۱: ۱۹۹، ۳: ۴۵۲-۴۵۱). مصحح، البته بدون ذکر منبع اشاره می‌کند که نورالدین رباط دومی، واقع در محله شونیزیه داشت که در جوار قبرستان جنید قرار داشت. (ابن الفوطی، ۱۹۹۵: ۱: ۱۹۹). الصفدی (یا الذهبی) گرویدن او تصوف را با عباراتی منفی و با این بیان تصویر می‌کند که: «به گیرودار کذا درافتاد»: اصطلاحی که برای عده‌ای از متصوفه به‌کار می‌رود که دچار گمراهی تلقی می‌شدند (الصفدی، ۲۰۰۸: ۱۸: ۲۰۶؛ الذهبی، ۲۰۰۴-۱۹۸۷: ۶۱: ۲۱۴).

۱۶. البرزالی، ۲۰۰۶: ۴: ۴۶۴.

۱۷. الذهبی، ۱۹۸۸: ۲۹۵.

۱۸. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۴۰۷.

۱۹. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۳۹۲. در مورد استعدادهای آن‌ها در خوش‌نویسی نک. Soudavar 1996: 160-162.

۲۰. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۴۰۷.

۲۱. ابن الفوطی، ۱۹۹۵: ۴: ۵۲۶.

۸. الذهبی، ۲۰۰۴-۱۹۸۷: ۶۱: ۲۱۴. در مورد ابن صباغ (مبارک بن مبارک، ف. ۸۲۳ق/ ۱۲۸۳م)، طبیب و خوش‌نویس/ نساخی که در مدرسه مستنصریه اشتغال داشت و بیش از یک قرن زیست، نک. ابن الفوطی (منسوب)، ۱۹۹۷: ۴۷۰. در مورد عیسی بن قسّیس بغدادی حاضری (ف. نامعلوم) نک. ابن العبری، ۱۸۹۰: ۴۷۸-۴۷۹.

۹. الذهبی، ۲۰۰۴-۱۹۸۷: ۶۱: ۲۱۴.

۱۰. الذهبی، ۲۰۰۴-۱۹۸۷: ۶۱: ۲۱۴؛ عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۴۰۷، الصفدی، ۱۹۹۸: ۳: ۳۴.

۱۱. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۴۰۷. رک. الصفدی: «او حاکمان مغول و دیگران را مداوا می‌کرد» (الصفدی، ۱۹۹۸: ۵: ۵۶۳).

۱۲. او به‌عنوان یکی از شش مدرس مدرسه سیار که الجایتو تأسیس کرد، منصوب شد (قاشانی، ۱۹۶۹: ۱۰۸). علاوه بر آن، تقریبی برای رشیدالدین نوشت و مسئله‌ای الهیاتی درباره تناسخ ارواح پس از مرگ را از وزیر پرسید (Van Ess 1981: 23, 47).

۱۳. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۴۰۷. در این نسخه به جای بغداد آمده است: «در بلاد مغرب و حله ملک خرید.» به نظر می‌آید اشتباه باشد و در نسخه رونوشت (عمری، ۱۹۸۸: ۳۶۱) «بلاد بغداد» را می‌یابیم که محتمل‌تر است.

۱۴. الذهبی، ۲۰۰۴-۱۹۸۷: ۶۱: ۲۱۴. مشخص نیست این رقم به چه واحد پولی اشاره دارد؛ اما احتمالاً درهم بوده باشد.

یا صدور» شهر بوده است.<sup>۲۷</sup> شواهد برای تعیین اینکه آیا در آنجا منصب دیگری داشته یا فقط در همان نقشی خدمت می‌کرده که در اردو بر عهده داشته است کافی نیست.<sup>۲۸</sup>

بعد از درگذشت ابوسعید و سپس غیاث‌الدین محمد به ترتیب در سال‌های ۷۳۵ق/ ۱۳۳۵م و ۷۳۶ق/ ۱۳۳۶م، نظام‌الدین حامی جدیدی در بین اویرات یافت: علی پادشاه که احترام زیادی برای او قائل بود و درآمد او را دوچندان کرد.<sup>۲۹</sup> سرانجام نظام‌الدین پس از هزیمت حامی جدیدش در ذی‌القعدة ۷۳۶ق/ جولای ۱۳۳۶م،<sup>۳۰</sup> و مواجهه با اوضاع وخیم بغداد، به همراه سایر شخصیت‌های مهم دیوان ایلخانی، به‌ویژه وزیر نجم‌الدین محمود بن علی بن شروین، به سلطان نشین مملوکی سفر کرد و در اواخر تابستان ۷۳۸ق/ ۱۳۳۷م به دمشق رسید.<sup>۳۱</sup> اعضای مهم گروه که مورد استقبال والی تنکیز قرار گرفتند، به دربار قاهره اعزام شدند و در آن‌جا از سلطان ناصر محمد موافقی دریافت کردند.<sup>۳۲</sup> در کنار این مواجب، برخی از اعضای این گروه در دیوان مملوکان به مناصب

در نسخه چاپی اثر یوسفی به اشتباه ذیل سال ۷۳۲ق/ ۱۳۳۱-۲م ثبت شده است (الیوسفی، ۱۹۸۶: ۴۴۸). به نظر می‌رسد این گروه چند صد نفر از خانواده‌ها، حرمسراها و غیره را شامل می‌شده (الیوسفی، ۱۹۸۶: ۴۴۸؛ الجزری، ۱۹۹۸: ۳: ۱۰۲۲). دلیل مهاجرت آن‌ها همچنان نامعلوم است؛ هرچند به‌طور کلی گفته شده که از انقلابات سیاسی در عراق می‌گریخته‌اند؛ اما دست‌کم یک روایت، به نقل از الجزری، از شرایط خاص‌تری خبر می‌دهد و اشاره می‌کند که گریز آن‌ها پس از آن بوده که فخرالدین عثمان بن بلدی، یکی از اعضای گروه و موصوف به «یکی از حکام بغداد» (الجزری، ۱۹۹۸: ۳: ۱۰۲۲) یا «صاحب‌دیوان» (Zetterstein 1919: 195)، جمال‌الدین بن شهاب‌الدین سهروردی را کشته که از نوادگان شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی، صوفی شهیر، و خود ناظر اوقاف بوده و فردی توصیف شده که در مناسبات بغداد بسیار ذی‌نفوذ بوده و در عین حال با تفرعن و اعمال زور بر مردم محلی فعالیت می‌کرده است (الجزری، ۱۹۹۸: ۳: ۱۰۰۸؛ الدهبی، ۶۱: ۳۴۳). این شخص منصب شیخ رباط مأمونیه را نیز برعهده داشت که منصبی موروثی در طایفه سهروردی بود. روایت الیوسفی (۱۹۸۶: ۴۴۸) مشابه است؛ اما قربانی قتل را علاء‌الدین شهرزوری (که ممکن است همان شخص باشد) معرفی می‌کند و می‌افزاید که این گروه از بیم چپاول بغداد را ترک کردند. الجزری وقایع بغداد را «فتنه» توصیف می‌کند و احتمالاً باید شرایطی را که منجر به مهاجرت آنان شد به منزله آمیزه انقلابات سیاسی و محلی اجتماعی بنگریم. نک. Melville 1999: 70.

۳۲. استقبال از این گروه را می‌توان جزئی از سنت وافدیه دانست که برای سلاطین مملوک، به‌ویژه در دوره اولیه، اهمیت داشت؛ یعنی زمانی که سلاطین با پذیرش پناهندگانی که از جنگ دائمی بین خانات معارض مغول و منازعات داخلی به دنبال پناه بودند، اعتبار خود را ارتقا می‌دادند. همچنین به‌عنوان منبعی از اطلاعات درباره وقایع قلمروی ایلخانی و احتمالاً به‌منظور جاسوسی، کارگزاران جدید مغولی را - عمدتاً از جوانان و زنان - در اختیار امرای مملوکی قرار می‌دادند. نک. Ayalon 1951؛ Nakamachi 2006؛ Amitai 2008. این که آیا این گروه واقعاً جزئی از جریان وافدیه محسوب می‌شدند یا خیر اهمیت عمده‌ای ندارد - و سال‌های رونق وافدیه در آن زمان به پایان رسیده بود - اما این سنت هنوز در اذهان زنده بود، و ورود این گروه ذیل وافدیه

اعضای ثابت مجالس غیاث‌الدین محمد و ابوسعید بوده که به‌خاطر میزبانی و حمایت از علمای بزرگ و به‌ویژه نوازندگان شهرت داشتند.<sup>۳۳</sup>

با نزدیک‌تر شدن نظام‌الدین به ایلخان ابوسعید و وزیرش غیاث‌الدین محمد و در خدمت آن‌ها بود که از مهارت خوش‌نویسی او آگاه می‌شویم. وی در دربار ابوسعید در مقام کاتب مشغول به خدمت بوده و عمدتاً مراسلات سیاسی را به زبان عربی خطاب به سلاطین مصر و هند می‌نوشته است.<sup>۳۴</sup> عمری ذکر می‌کند که نامه‌هایی دلربا را که به قاهره می‌رسیده، از آنجا که مسئول مطالعه مکاتبات سیاسی با سلطان بوده، بعینه مشاهده می‌کرده است.<sup>۳۵</sup> با ارزیابی شرح حال نظام‌الدین که عمری نوشته است، می‌توان دریافت که وی عضوی از دربار ایلخانی بوده که مستقیماً از وزیر دستور می‌گرفته است و اگرچه بابت انشای نامه‌ها مبلغ سخاوتمندانه‌ای اخذ می‌کرده؛ اما تمام‌وقت در این مقام خدمت نمی‌کرده است.<sup>۳۶</sup> بنا بر منابع مملوکی، نظام‌الدین در مقام کاتب به «حکام بغداد» نیز خدمت می‌کرده<sup>۳۷</sup> و از «علمای برجسته

۲۲. در مورد غیاث‌الدین نک. Melville; Soudavar 1996: 171-172. Marlow 2004: 176; 2002: 57-59. در مورد ابوسعید: الیوسفی، ۱۹۸۶: ۳۳۶-۳۳۵؛ عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۳۷۲-۳۷۱.

۲۳. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۴۰۷. یعنی خطاب به ملک ناصر محمد مصر و محمدبن طغلق (حک. ۷۵۲-۷۲۴ق/ ۱۳۵۱-۱۳۲۴م)، سلطان هند.

۲۴. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۴۰۷؛ درباره مسئولیت عمری در مطالعه برید، نک. الصفدی، ۱۹۹۸: ۱: ۴۱۷.

۲۵. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۴۰۷. او می‌نویسد که نظام‌الدین «کاتبی تمام‌وقت در دیوان نبود؛ زیرا مغولان عادت [به استخدام چنین کاتبان تمام‌وقتی] نداشتند، اما او به‌نوعی چنین مقامی داشت» (وَلَمْ یَكُنْ کَاتِبَ مُسْتَقَرًّا لِإِنْشَاءِ إِذْ لَا عَادَةَ لِلقَوْمِ بِذَلِكِ وَلکنه کان فی هذا المعنی).

۲۶. «وَکَانَ فِی أَوَّلِ أَمْرِه یکتب الإِنْشَاءَ عَن حُکَامِ بَغْدَادِ». ابن حجر، ۱۹۹۶: ۵: ۱۹۳.

۲۷. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۴۰۷.

۲۸. تعیین اینکه در اینجا منظور از «حکام بغداد» دقیقاً چیست دشوار است. شاید مربوط به دوره پس از مرگ ابوسعید؛ یعنی زمانی باشد که اقتدار مرکزی ایلخانان به مبارزه طلبیده شد و نظام‌الدین به آن دسته از حکام بغداد؛ مانند علی پادشاه، وابستگی داشت که در اواخر دهه ۷۲۰ق/ ۱۳۲۰م بر منطقه بغداد حکومت داشتند (Melville 1999: 31؛ Wing 2007: 79)؛ در مورد ارتباطات با علی پادشاه پس از مرگ ابوسعید، پایین‌تر را ببیند. همچنین منظور در اینجا ممکن است این باشد که نظام‌الدین پیش از پیوستن به اردو؛ یعنی در ابتدای حیات حرفه‌ای خود، به خدمت حکام محلی بغداد درآمده یا اینکه وقتی اردو در بغداد بود، به خدمت حکام بغدادی درآمده باشد.

۲۹. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۴۰۸. علی پادشاه تحت حکومتی به اسم موسی‌خان، از نوادگان بایدو، عنان سلطنت را در کف داشت. درباره این دوره نک. Melville 1999: 46-53. ظاهراً کدورت بین علی پادشاه و غیاث‌الدین، حامی سابق نظام‌الدین، اولی را از به خدمت درآوردن نظام‌الدین منصرف نکرده است.

۳۰. Wing 2007: 85.

۳۱. شرح‌های متعددی از ورود این گروه به دمشق وجود دارد؛ بیشتر منابع تاریخ آن را محرم یا صفر ۷۳۸ق (اوت تا سپتامبر ۱۳۳۷م) می‌دانند، درحالی‌که

او در قاهره به خاندان امیر بزرگ سیف‌الدین قوصون (ف. ۷۴۱ق/ ۱۳۴۱م) پیوست که یکی از نورچشمی‌های سلطان بود. قوصون استعداد‌های موسیقایی نظام‌الدین را گرامی می‌داشت و بنا به گفته خود نظام‌الدین، او را وادار به آواز خوانی می‌کرد تا اینکه مهاجر اهل عراق از این کار به ستوه آمد و از سلطان خواست تا او را به دمشق رجعت دهد.<sup>۳۸</sup> این درخواست پذیرفته شد و نظام‌الدین به پایتخت سوریه بازگشت، جایی که والی تنکیز او را به منصب شیخ‌الربوة منصوب کرد. الربوة کوهکی دلپذیر در حومه شهر بود که به‌خاطر اماکن مقدسه‌اش شهرت داشت.<sup>۳۹</sup> بدیهی است که پس از سال‌ها زندگی در فضای تجمل - و دسیسه‌های - زندگی درباری، این امر برای نظام‌الدین تغییری کاملاً اساسی در سبک زندگی بوده است. مسئولیت‌های او در مقام شیخ‌الربوة مبهم است؛ اما به‌نظر می‌رسد که احتمالاً صاحب این منصب تصدی بقعه و مسجد الربوة را برعهده داشته است.<sup>۴۰</sup> ظاهراً نظام‌الدین این مکان را دلپذیر یافته و وقت خود را در آنجا به مطالعه حدیث و تعلیم فرزندانش اختصاص داده است.<sup>۴۱</sup>

مهمی گماشته شدند. حسام‌الدین غوری، قاضی سابق بغداد، به مقام قاضی‌القضات حنفیان مصر منصوب شد،<sup>۳۳</sup> درحالی‌که وزیر نجم‌الدین محمود به امارت گروهانی صدنفره و پس از آن به وزارت سلطنت رسید.<sup>۳۴</sup> عضو دیگری از گروه؛ یعنی ناصرالدین خلیفه، پسر علی‌شاه، وزیر سابق ایلیخانی بود که به درخواست والی تنکیز در دمشق باقی ماند.<sup>۳۵</sup>

درباره نظام‌الدین روشن است که شهرت او پیش از این سفر تا سلطان‌نشین مملوکی رسیده بوده است. او در ابتدا چندین بار برای زیارت حج راهی مکه شد و گزارش‌ها حاکی از این است که بعضاً قافله‌سالار کاروان عراق بوده است.<sup>۳۶</sup> اگرچه مشخص نیست که قافله نظام‌الدین از دمشق عبور کرده باشد؛ اما حداقل اطمینان داریم که با علما و مقامات سلطنت مملوکی در حجاز دیدار داشته است. ثانیاً، همان‌طور که در بالا ذکر شد، او به دلیل نامه‌های دلربایی که به نام ایلیخان انشاء می‌کرده، در محافل درباری قاهره معروف بوده است.<sup>۳۷</sup> با همه این اوصاف، ورود او به دمشق و سپس به قاهره، به‌نحوی نسبتاً بی‌دردسر صورت گرفته است.

۳۷. عمری (۲۰۱۰: ۱۰؛ ۴۰۷-۴۰۸) از یکی از نامه‌های مربوط به تقاضای ایلیخان نقل می‌کند که به کاروان عراق اجازه داده شود مستقیماً به مکه بروند، نه اینکه زائران شرقی را وادار کنند از طریق دمشق به کاروان سوریه بپیوندند. این از مسائل اصلی در مذاکرات صلح جاری بین ابوسعید و ناصر محمد بوده است. نک. Melville 1992.

۳۸. الصفدی از قول نظام‌الدین تجربه زندگی او نزد قوصون را بازگو می‌کند: «[نظام‌الدین] خود به من گفت: [...] نزد امیر سیف‌الدین قوصون ماندم و وقتی مرا احضار می‌کرد، به من می‌گفت: "ای شیخ نظام‌الدین! برای ما آن بیشرو(؟) را بنواز، [یا:] برای ما آن قول را برگو، [یا:] بر ما آن سجعی(؟) را که ساختی عرضه کن". و من به خود می‌گفتم: "ای یحیی! کی آن قدر زبون شدی که آن قماش مردان با تو جز در مقام خواننده‌ای رفتار نمی‌کنند؟" و از سلطان خواستم که به دمشق بازگردد و او مرا به آنجا بازگرداند" (الصفدی، ۱۹۹۸: ۵؛ ۵۶۳) و (الصفدی، ۱۹۹۸: ۵؛ ۵۶۲). همچنین می‌نویسد که نظام‌الدین به دلیل «[خواستۀ] سرفرازی آزادی که ضمیرش داشت (لما عند نفسه الأبیة من الحرية)» خواستار بازگشت به دمشق شد که احتمالاً به توصیف مذکور از زندگی او نزد قوصون مرتبط است.

۳۹. الصفدی، ۱۹۹۸: ۵؛ ۵۶۳.

۴۰. بهترین شخصیت شناخته‌شده‌ای که این عنوان را در اختیار داشته شمس‌الدین محمد بن ابی‌طالب دمشقی (ف. ۷۲۷ق/ ۱۳۲۷م)، صوفی و عالم جامع‌العلوم، بوده است (نک. الصفدی، ۱۹۹۸: ۴؛ ۴۷۵-۴۷۴). در منطقه الربوة یک مسجد جامع و دو بقعه متبرکه، و حداقل دو مقام رسمی وجود داشت: یک امام و یک ناظر اوقاف. آنجا برای زاهدان نیز مکان مطلوبی بوده که درباره آنان، نک. الذهبی، ۱۹۸۷-۲۰۰۴: ۵۶؛ ۳۰۸؛ ۶۰؛ ۴۴۳-۴۴۴؛ ابن‌الصقاعی، ۱۹۷۴: ۶۹. توصیفی دقیق از الربوة را سیاح اندلسی قرن دوازدهم، ابن جبیر، ۱۹۶۴: ۲۴۸-۲۴۹، ارائه کرده است.

۴۱. عمری، ۲۰۱۰: ۴۰۸؛ الصفدی، ۱۹۹۸: ۵؛ ۵۶۳. از قرار معلوم نظام‌الدین به هیچ وجه از علمای معتبر حدیث شناخته نمی‌شده است؛ زیرا شرح احوال او حاوی هیچ اشاره‌ای به معلمانش یا هیچ‌کسی نیست که وی از او حدیث شنیده باشد. او به‌رغم فراگیری تحصیلات درخور اسلامی در جوانی‌اش، برخلاف

توصیف شده، با این عبارت که «وَأَفْدُوا عَلَى السُّلْطَانِ النَّاصِرِ مُحَمَّدٍ» (الصفدی، ۱۹۹۸: ۵؛ ۵۶۲).

۳۳. ابن حجر العسقلانی، ۱۹۹۶: ۲؛ ۱۲۷. غوری به‌شدت منفور مصریان بود، به‌طوری‌که مردم عادی خانه او را غارت کردند و خواستار اعدام او شدند. به‌واسطه شفاعت یکی از امرای مملوک سرانجام از قاهره تبعید شد، مدتی را در دمشق گذراند و سپس مسیر بازگشت به بغداد را پیش گرفت و در آنجا به مقام مدرس در مشهد ابوحنیفه منصوب شد (ابن حجر العسقلانی، ۱۹۶۶: ۲؛ ۴۱-۴۳).

۳۴. گفته می‌شود که نجم‌الدین محمود در اولین ملاقاتشان سنگی قیمتی به ارزش ۲۰۰,۰۰۰ درهم یا ۱۰,۰۰۰ دینار به سلطان تحویل داده است. از آن به بعد، راه او به سوی منصب مطلوب در دربار روشن بود. سیرت کاری او در مقام وزیر بسیار مطلوب توصیف شده است و اگرچه این منصب در سلطنت مملوکان بسیار کم‌اهمیت‌تر از حکومت ایلیخانان بود، او در تراجم شرح حال در جایگاه فردی به یاد مانده که توأمان در مقام «وزیر شرق و غرب» خدمت کرده است. الصفدی، ۱۹۹۸: ۵؛ ۳۹۹. ابن حجر العسقلانی، ۱۹۶۶: ۵؛ ۹۹-۱۰۰.

۳۵. بنا بر حداقل یک منبع (الشجاعی، ۱۹۷۸: ۲۷)، ناصرالدین خلیفه دیرتر وارد شد. نکته قابل‌توجه این است که علی‌شاه، پدر ناصرالدین، پشتوانه «مدرسه سیار» الحایتی بود؛ یعنی جایی که نورالدین، پدر نظام‌الدین، در مقام معلم در آنجا به کار اشتغال داشت (قاشانی، ۱۹۶۹: ۱۰۸).

۳۶. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰؛ ۴۰۸. چنان‌که پیش‌تر آمد، البرزالی (۲۰۰۶: ۴؛ ۴۶۴) می‌نویسد که پدر نظام‌الدین - که از او با عنوان «نورالدین حکیم» یاد شده - عضوی از کاروان عراق در سال ۷۲۰ق/ ۱۳۲۰م بود که با شکوه تمام وارد مکه شد. با توجه به اینکه نظام‌الدین را اغلب «ابن النورالحکیم» می‌نامند؛ و اینکه نورالدین در آن زمان کاملاً مسن بوده و نیز نظام‌الدین گویا زیارت حج را چندین بار به‌جای آورده است، می‌توان تصور کرد او بوده که در حج آن سال شرکت داشته است. درباره کاروان عراق در چهارچوب روابط مملوکی و ایلیخانی، نک. Melville 1992 (pp. 204-205 on the 720/1320- caravan).

دلایل بازگشت نظام‌الدین به بغداد ذکر نشده است؛ اما چندان دور از ذهن نیست که تصور کنیم دغدغه مادی، به خصوص اداره اموال گسترده‌اش، انگیزه اصلی او بوده باشد. شاید هم تمایل دوباره وی به احراز نقش مهمی در دربار مؤثر بوده است. دو قطعه شعر از سروده‌های نظام‌الدین که عمری نقل کرده تلویحاً نشان می‌دهند که همچنین ممکن است به شوق موطن و یارانی که ترک گفته بوده به عراق بازگشته باشد.<sup>۴۰</sup> به هر تقدیر، احتمالاً باقی عمر خود را در عراق گذرانده است. صرفاً می‌دانیم که در سال ۱۰۷۶ق/ ۱۳۵۸م درگذشته و خیر درگذشت او از بغداد به ما رسیده است.<sup>۴۱</sup>

### بحث و نتایج

مرزهای بین قلمروی ایلخانی و سلطان‌نشین مملوکی به هیچ وجه آنچنان رسوخ‌ناپذیر نبود، چنان‌که این امر از آمدوشد مداوم شخصیت‌های مهم، به خصوص به سمت غرب، مشهود است. این افراد که انواع مختلفی از سرمایه‌های مادی و فرهنگی - مانند کالاها، معرفت دینی، مهارت‌های نظامی یا سبک‌های هنری - را با خود به همراه داشتند، عوامل تبادل میان‌فرهنگی و نشر متقابل آرا بودند.<sup>۴۲</sup>

دو الگوی مهم آمدوشد نقش اصلی را ایفا می‌کردند: زیارت حج به مقصد مکه و مهاجرت‌های معروف به «وافدیه». حتی زمانی که قافله‌های زیارتی از شرق در ادای حج دچار مشقت‌هایی می‌شدند، اولین الگو همچنان موقعیتی کلیدی برای دیدار، تبادل اصول آرمانی و یادگیری برای مسلمانان اهل سراسر اوراسیا بود. ضمناً جریان مداوم مهاجران از قلمروی ایلخانی به سوریه و مصر، به‌ویژه کسانی که به دنبال پناهندگی سیاسی بودند، در منابع عربی مملوکی با عنوان وافدیه شناخته می‌شد. به‌رغم این واقعیت که آمدوشد معکوس - یعنی از

نظام‌الدین در طول زمانی که در سلطان‌نشین مملوکان به سر برده باز هم عمدتاً به‌خاطر زبردستی‌اش در موسیقی و خوش‌نویسی گرامی داشته شده است. همان‌طور که در بالا ذکر شد، گرچه نظام‌الدین از درخواست‌های مداوم برای نوازندگی در منزل امیر بزرگ قوصون معذب بود؛ اما وقتی با دیگر اشخاص برجسته هم‌نشین می‌شد و در حال‌وهوای مناسب بود، بارها به میل خود آواز می‌خواند و آثار موسیقایی‌اش در میان هنرمندان مصر و سوریه بر سر زبان‌ها می‌افتاد.<sup>۴۳</sup>

دومین استعداد بسیار مورد احترام نظام‌الدین در خوش‌نویسی بود که در مقام کاتبی برجسته برای ایلخانان مهارتی بایسته به‌شمار می‌رفت. بنا به گفته صفدی، او در انواع و اقسام خوش‌نویسی؛ از جمله سبک منسوب، سبک کوفی و سبک معقلی، خوش‌نویس برجسته‌ای شد.<sup>۴۴</sup> همچنین به دلیل ذوقش در نگارگری طرح‌های درخت‌مانند (تشجیر) مورد توجه بود. هم عمری و هم صفدی آثار او را بعینه دیده‌اند و تحت تأثیر طرح‌های او قرار گرفته‌اند. عمری نوشته که بسیاری از آثار او در این قسم را دیده و به‌خصوص به طرحی اشاره کرده است که علوم مختلف را به شاخه‌هایی تقسیم کرده بود.<sup>۴۵</sup> صفدی طرحی از موقوف‌های زیارتی بین بغداد و مکه را که روی طوماری کتانی نگارگری شده بود، «یکی از دلرباترین نمونه‌ها در نوع خود از حیث طرز کتابت و مهارت» توصیف کرده است.<sup>۴۶</sup> نظام‌الدین این فقره و همچنین چندین اثر ممتاز دیگر را در منزلگاه شهاب‌الدین یحیی ابن قیسرانی، قاضی و صاحب‌دیوان دمشق، باقی گذاشت.<sup>۴۷</sup>

نظام‌الدین در مقطعی به‌منظور جمع‌آوری عواید از زمین‌هایی که هنوز در عراق در اختیار داشت؛ یعنی احتمالاً زمین‌هایی که از پدرش به ارث برده بود، به عراق بازگشت. البته به‌نظر می‌رسد به‌واسطه ویرانی زمین‌ها و غصب خصمانه آن‌ها به‌طور توافقی در این زمینه چندان طرفی نبسته باشد.<sup>۴۸</sup> پس از بازگشت به دمشق، برای مطالعه حدیث و خرید پوستینه (رق) به قاهره سفر کرد و مدتی در آنجا اقامت داشت.<sup>۴۹</sup> پس از بازگشت به عراق، دوباره به منصب سابقش گماشته شد و مراسلاتی را برای حکام جلایری بغداد انشا کرد.<sup>۵۰</sup>

۴۹. الصفدی از نامه‌هایی یاد می‌کند که به نام حکام بغداد به دست نظام‌الدین نوشته شده و به دیوان مملوکان رسیده است. الصفدی، ۱۹۹۸: ۵: ۵۶۳. بغداد در این دوره تحت حکومت سلسله جلایری بود که در دوران آنان به شکوفایی وافر هنری نائل شد. نک. Wing 2016: 1-20.  
۵۰. عمری، ۲۰۱۰: ۴۰۹-۴۰۸. الصفدی (۱۹۹۸: ۵: ۵۶۲) نیز بر چنین غم غربتی دلالت دارد. دست‌کم یک شخصیت دیگر که همراه نظام‌الدین از بغداد سفر کرده بود؛ یعنی حسام‌الدین غوری، نیز در نهایت به عراق بازگشت (ابن حجر العسقلانی، ۱۹۶۶: ۲: ۴۳).  
۵۱. الصفدی، ۱۹۹۸: ۵: ۵۶۲.  
۵۲. همان‌طور که اخیراً آمیتای نشان داده، تأثیرات مغولان بر سوریه در این زمینه اغلب به صورت غیرفعالانه و غیرمستقیم بوده، برخلاف عاملیت فعال درون مرزهای امپراتوری‌شان که آل‌سن نشان داده است. نک. Allsen 2001: Amitai 2015.

پدرش که در وهله اول در اصول دین متخصص شد، در هنرهای زیبا تخصص یافت.  
۴۲. الصفدی، ۱۹۹۸: ۵: ۵۶۳-۵۶۴.  
۴۳. الصفدی، ۱۹۹۸: ۵: ۵۶۳.  
۴۴. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۴۰۷.  
۴۵. الصفدی، ۱۹۹۸: ۵: ۵۶۳.  
۴۶. الصفدی، ۱۹۹۸: ۵: ۵۶۳. ابن قیسرانی (ف. ۷۵۳ق/ ۱۳۵۲م) در مقام صاحب‌دیوان تحت حکومت تنکیز، والی دمشق، فعالیت می‌کرد و به او بسیار نزدیک بود. وی در اواخر سال ۱۳۳۷م/ سال ۷۳۸ق، اندکی پس از رسیدن نظام‌الدین از عراق به دمشق، به این منصب گماشته شد (الجزری، ۱۹۹۸: ۳: ۱۰۲۰). الصفدی که از یاران نزدیک او بود، وی را در مقام خوش‌نویسی ممتاز می‌ستاید. نک. الصفدی، ۱۹۹۸: ۵: ۵۶۰-۵۵۰.  
۴۷. عمری، ۲۰۱۰: ۴۰۸.  
۴۸. عمری، ۲۰۱۰: ۴۰۸.

به دلیل ارتباطاتشان با حلقه‌های اشرافی مغول معروف بوده و احتمالاً خودشان نیز تبار مغولی داشته‌اند.<sup>۵۵</sup> بسیاری از این دست مملوکان در ذائقه‌های فرهنگی کم‌وبیش مشابهی - همچون در مورد لباس، طرز داستان‌سرایی، زنان و ترجیحات خوراکشان - با جنگ‌سالاران امپراتوری مغول وجه اشتراک داشته‌اند.<sup>۵۶</sup> اگرچه می‌دانیم برخی از این افراد «مغولی‌مملوکی» نقشی در تبادلات فرافرهنگی و همچنین تبادلات سیاسی با متصرفات مغولی ایفا می‌کرده‌اند؛<sup>۵۷</sup> اما نقش آن‌ها در جلب اعیان شرق - اعم از جانب مغولان یا دیگران - و استقبال از آن‌ها درخور مطالعه بیشتر است.<sup>۵۸</sup>

مرحله اول اقامت نظام‌الدین در سلطان‌نشین مملوکی در منزل قوصون گذشت، جایی که از او در مقام نوازنده طلب نوازندگی می‌شد. در این کسوت بود که نظام‌الدین عمدتاً مورد عنایت اشراف مملوکی واقع می‌شد و البته بی‌فایده نبود. نظام‌الدین، در مقام تالی استادان سرآمدی چون احمد سهروردی و صفی‌الدین ارموی پیش از او، سنت موسیقایی شکوهمند شرق را نمایندگی می‌کرد.<sup>۵۹</sup> اشاره شده که نوازندگان سرآمد دربار ایلخانی که حداقل از منظر اسلامی، گذشته اسطوره‌ای دربار عباسی در بغداد را تداوم می‌بخشیدند، در دربارهای سراسر عالم اسلام، از هند گرفته تا مصر و یمن، و حتی دربار یوان

سلطان‌نشین مملوکی به قلمروی ایلخانی - نیز رخ می‌داد؛<sup>۶۰</sup> اما وافدیه برای نظام حکومتی مملوکی مهم بود؛ زیرا حیثیت منطقه‌ای بس ضروری و نیز کارگزاران ماهر را برای آنان فراهم می‌کرد.<sup>۶۱</sup>

این دو نهاد در شرح حال نظام‌الدین یحیی طیاری نقش چشم‌گیری دارند. ارتباط‌های او، در مقام شخصیتی برجسته در دربار ایلخانی، با علمای ساکن در متصرفات مملوکی به طرق متعددی - یا از طریق زیارت‌های خود او یا از طریق نامه‌هایی که به نام ایلخانان می‌نوشت که برخی از آن‌ها مربوط به حج بودند - به زیارت حج مرتبط می‌شد. بعدها، پس از فروپاشی حکومت ایلخانی، او همچون یکی از اعضای سنت وافدیه به اشراف حکومت مملوکی پناهنده شد.

جذب‌شدن اعضای کلیدی دربار ایلخانی، مانند نظام‌الدین و نیز برخی از همگنانش در دربار مملوکی و یا حلقه‌های اشرافی جامعه آن‌ها گواه روشنی است بر اینکه مرزهای سیاسی بین این دو قلمروی سلطنتی به منزله مرزهای فرهنگی عمل نمی‌کردند. بررسی ورود نظام‌الدین به دو حلقه اشرافی، پس از ورود به سلطان‌نشین [مملوکی]، بینشی درباره سیال بودن این مرز ارائه می‌دهد.

حلقه اول حلقه اشرافی حاکمیتی مملوکان است؛ گزارش‌ها از این نکته حکایت دارد که نظام‌الدین از ارتباطاتی با دو شخصیت مهم برخوردار بوده - با تنکیز، والی سوری، و امیر بزرگ قوصون که هر دو

از دواج کرد و زن را طبق رسوم مغولی جامه پوشاند (الصفدی، ۱۹۹۸: ۲: ۳۲۵). ساخت مسجدی به سفارش امیر یلبوغا در دمشق به او سپرده شد که «به سبک معماری آن سرزمین شرقی [یعنی قلمروی ایلخانان]» ساخته شده بود (احتمالاً سبک مسجد جامعی که علی‌شاه، پدر خلیفه، در تبریز بنا کرده بود)، و او عمارت خود را نیز به همان سبک ساخت. ایتیمیش اشرافی، «مغول-مملوکی» دیگری، در سال ۷۲۲ق/ ۱۳۲۲م، یک معمار را از مأموریت خود به دربار ابوسعید در تبریز فراخواند که بعدها مناره‌هایی به همان سبک برای مساجد ایتیمیش و همچنین برای قوصون مذکور ساخت (Little 1979: 397-398; Rabbat 1995: 265-266). زمانی که تنکیز در سال ۱۳۴۰ ساقط شد، خلیفه از سقوط او رنجی متحمل نشد؛ چون سلطان ناصر محمد «طوری مراقبش بود که گویی برادر اوست؛ چراکه زمانی در آن سرزمین به سر برده بود» (الصفدی، ۱۹۹۸: ۲: ۳۲۵). این اظهارات مبهم ممکن است مربوط به شخص دیگری باشد که الصفدی و الذهبی در ذکر شرح درحالی که به علی‌شاه اختصاص داده‌اند بیان کرده و در آنجا می‌نویسند «او احتمالاً خلیفه، اما ای‌بسا در اشاره به پدرش باشد» برادری در آن سرزمین [قلمروی ایلخانان] دارد که از شأن و منزلت والایی برخوردار است» (الصفدی، ۲۰۰۸: ۲۰: ۴۵۶؛ رک. الذهبی، ۱۹۸۷-۲۰۰۴: ۶۱: ۲۲۱). نکته دیگر اینکه خود علی‌شاه، از آنجا که از نقش‌آفرینان کلیدی معاهده صلح بود، با سلطان مملوک روابط خوبی داشت و گفته می‌شود هدایای گران‌بهایی برای سلطان فرستاده بود (الصفدی، ۲۰۰۸: ۲۰: ۴۵۶؛ Little 1979: 396; Amitai 2005: 456). او همچنین با تنکیز مناسبات خوبی داشت و حتی به پسرش خلیفه گفته بود که: «پس از مرگم چاره‌ای جز رفتن به سوریه ندارید» (الشجاعی، ۱۹۸۷: ۲۷: الصفدی، ۲۰۰۹: ۲۰: ۴۵۵-۴۵۶).

59. Biran 2016: 146-147.

۵۳. برای نمونه‌ای از «وافدیه در جهت معکوس»، نک. الجزری، ۱۹۹۸: ۱: ۴۲۸-۴۲۷.

۵۴. Nakamachi 2006; Amitai 2008.

۵۵. تنکیز روابطی با دو شاهزاده مغول داشته (Brack 2011: 348; الصفدی، ۱۹۹۸: ۴: ۱۶۰) و باتوجه به وجود جوانان متعدد مغول در دمودستگاهش، بنا بر گزارش‌ها حتی تهدید به فرار به قلمروی ایلخانی می‌کرده است. (نک. Yosef 2010: 1: 60-61) که در آنجا به ریشه‌های مغولی تنکیز نیز اشاره می‌کند. قوصون، مغولی که در معیت طولونبای خاتون، شاهزاده اردوی زرین، سررسید، خویشاوندانش را از دشت فیچاق به مصر آورد و انشای نامه‌های رسمی به زبان مغولی به نام سلطان مملوک به او سپرده شد. قوصون همچنین خانقاهی برای عالمی به نام شمس‌الدین محمود اصفهانی (۷۴۹-۷۷۴ق/ ۱۳۴۹-۱۲۷۶م). بنا کرد که از تبریز به سلطنت مملوکی مهاجرت کرده بود. نک. Van Steenberg 2001: 450-451; الصفدی، ۱۹۹۸: ۴: ۱۴۰؛ ابن حجر العسقلانی، ۱۹۶۶: ۳: ۳۴۳، ۴: ۳۲۷-۳۲۸؛ عمری، ۱۹۸۸: ۷۰: Little 1979: 392-393.

۵۶. برای نمونه‌هایی، نک. Mazor; Amitai 2008; Little 1979: 252-265; Levanoni; Fleming 1977; Haarmann 1988: 2012: 252-265; المقریزی، ۱۹۷۳-۱۹۳۰: ۱: ۸۱۳.

۵۷. در مورد یکی از نمونه‌های شناخته‌شده‌تر برای این موضوع نک. Little 1979.

۵۸. در کنار نظام‌الدین همچنین باید به یکی از همسرانش، خلیفه بن علی‌شاه، پسر وزیر اعظم الحایتو و ابوسعید، توجه داشته باشیم. او نیز نزد تنکیز که از جلوه ظاهری وی خوشش آمده بود، تقرب یافت. در دمشق منصب امیری گرفت و با دختر امیر سیف‌الدین کوچگون (که احتمالاً او نیز تبار مغولی داشت)

گذرانده بودند و بنابراین به راحتی می‌توانستند با یکدیگر انس بگیرند.<sup>۶۵</sup> کاملاً طبیعی بود که شخصی چون نظام‌الدین در آن حلقه‌ها سیروسولوک کند. این هم‌نشینی علاوه بر تبادل اشعار، آثار موسیقی، نقاشی و غیره، ثمرات بیشتری به‌ویژه برای مورخان به بار آورد که تا به امروز واجد اهمیت است، منظور اخباری است که راجع به احوال مغولان و تحولات سیاسی و اجتماعی در شرق منتقل شده است.

کلاوس لیش در تصحیح قسمت‌هایی از *مسالك الأبصار* عمری در ارتباط با قلمروی مغولان از نظام‌الدین در مقام یکی از مهم‌ترین منابع اطلاعاتی عمری درباره آن نواحی یاد کرده و او به‌واقع به‌عنوان منبع اطلاعات نویسنده در موارد متعددی ذکر شده است.<sup>۶۶</sup> نظام‌الدین یکی از منابع متعدد اطلاعاتی؛ یعنی مهاجران یا مسافرانی بود که به سمت غرب نقل‌مکان می‌کردند و با هم‌نشینی و به‌اشتراک‌گذاری آگاهی‌شان از سرزمین‌های سابق خود، آگاهی مورخان مستقر در قلمروی مملوکی را از مناسبات شرقی به‌طور قابل‌توجهی غنا می‌بخشیدند.<sup>۶۷</sup> این تأثیر جانبی آموشد به سمت غرب بود که بیش از شش‌ده‌سال بعد زمینه‌ساز تمایل روزافزون دانش‌پژوهان امروزی به استفاده از منابع عربی برای مطالعه درباره مغولان شد. علاوه بر این، از آنجاکه منابع مکتوب در قلمروی ایلخانی از لحاظ مواد تذکره‌ای نسبتاً ضعیف بودند، نویسندگان مملوکی نه‌تنها از داده‌هایی بهره گرفتند که از همگان شرقی‌شان دریافت کردند؛ بلکه در بسیاری از موارد همان کسانی بودند که شرح حال ایشان را ثبت‌و ضبط می‌کردند و بدین ترتیب یادشان را در اذهان

چین، خواستاران پرشماری داشته‌اند.<sup>۶۸</sup> سنت‌های موسیقایی دربار عباسی، تحت حمایت شخصیت‌های برجسته ایلخانی از جمله خاندان جوینی، محمد (فرزند رشیدالدین) و ابوسعید نه‌تنها از یورش مغولان جان سالم به در برد؛ بلکه به اعتلای تازه‌ای هم رسید.<sup>۶۹</sup> براساس نوشته‌ها، از عمری گرفته تا این خلدون، روشن است که سنت موسیقایی ایران‌زمین و بغداد دوران عباسی بسیار برتر از سنت موسیقایی سایر مناطق اعراب تلقی می‌شده است.<sup>۷۰</sup> نظام‌الدین یکی از چند نوازنده برجسته‌ای بود که هرازچندگاهی پس از ترغیب جدی و وعده‌های پادشاه مادی، مسیر خود را از قلمروی ایلخانی به سمت غرب و به سوی قاهره می‌یافتند.<sup>۷۱</sup>

نهایتاً، نظام‌الدین علاوه بر ذوق موسیقی‌ای که داشت، خوش‌نویس بزرگی نیز بود، هنری که او در آن نیز در مقام یکی از شاگردان ممتاز احمد سهروردی سنت افسانه‌ای بغداد دوران عباسی را نمایندگی می‌کرد.<sup>۷۲</sup> نظام‌الدین با استفاده از این موهبت‌ها - در مقام نوازنده و خوش‌نویس - توانست در حلقه اشرفی سلطنتی دیگری؛ یعنی در حلقه ادیبان و دیوان‌سالاران بلندپایه، مخاطبان قدردانی بیابد. تقریباً تمام اطلاعات ما درباره نظام‌الدین از دو نویسنده بزرگ هم‌روزگار او، عمری و صفدی، نشئت می‌گیرد که هردوی آن‌ها در طول دوره اقامت نظام‌الدین در سرزمین مملوکی با او دیدار کرده و وقتی گذرانده‌اند.

چنان‌که در بالا اشاره شد، علمایی همچون عمری، صفدی و نظام‌الدین جهان‌بینی نسبتاً مشابهی داشتند، تحصیلات مشابهی

نسبتاً معمول بوده، همان‌طور که در بسیاری از تذکره‌های هنرمندانی از این قبیل نشان داده شده است (مثلاً سهروردی، طبری و ارموی).

۶۵ تمامی اشخاص مذکور در شعر، ادبیات و سایر هنرهایی که ذیل عنوان عربی «ادب» دسته‌بندی می‌شوند به‌راستی ماهر بودند. هر چند عمری و نظام‌الدین در بالاترین مناصب دیوانسالاری - نوشتن یا خواندن مکاتبات سیاسی حکام - خدمت می‌کردند؛ اما صفدی در مقام‌های رده‌پایین‌تر و محلی‌تر خدمت می‌کرد و البته بدون شک جزء همان محیط بود. نک. Little 1976: 206-210.

۶۶ نک. عمری، ۱۹۶۸: ۳۶-۳۷. در واقع، به‌نظر می‌رسد نظام‌الدین منبع اصلی عمری بوده باشد - از او در باب قلمروهای سلطنتی مغولان بیش از هر فرد دیگری نقل‌قول می‌شود (نک. به‌نمایه عمری، ۱۹۶۸). اطلاعاتی که او به عمری منتقل کرده علاوه بر مطالب ارزشمندی در باب آل چنگیز، به همه خانات مغول و مباحث مختلفی از قبیل امور سیاسی، نظامی، اداری، اقتصادی و آداب‌ورسوم محلی مربوط می‌شود. با این حال، تأمل برانگیز است که صفدی از او در تذکره‌های مربوط به مغولان به‌جز یک‌بار نقل نمی‌کند و حتی در آن یک بار هم احتمالاً از عمری اقتباس کرده باشد (Brack 2011: 348). این نکته را در یادداشت ۸۳ متذکر شده است. از طرف دیگر، صفدی اغلب بسیار از عمری نقل می‌کند یا از او به‌عنوان منبعی شفاهی بهره می‌گیرد. نک. Little 1976: 203-204.

۶۷ جمله افرادی که می‌توان ذکر کرد عبارتند از عزالدین اربیلی، ظهیرالدین کازرونی، علاءالدین نومان خوارزمی، سعید دهلوی و هم‌سفر نظام‌الدین یعنی حسام‌الدین غوری.

۶۰ برای نمونه، احمد سهروردی مورد عنایت حکام هند و یمن قرار گرفت (الصفدی، ۱۹۹۸: ۱: ۴۱۵). عمری در بخش نوازندگان *مسالك الأبصار* خود این موضوع را نشان می‌دهد؛ بیشتر تذکره‌های نوازندگان به استادان بزرگ دربار عباسی (به‌ویژه در عصر زرین هارون‌الرشید و دیگران) مربوط می‌شود و پس از آن‌ها عمدتاً افرادی که در قلمروی ایلخانی فعال بودند و ضمناً سهم آشکارا کمی به متصرفات مملوکی اختصاص داده شده که عمری خود در آنجا مستقر بود (عمری، ۲۰۱۰: جلد ۱). نک. Biran 2016.

۶۱ Biran 2016: 144-149. ۶۲ Biran 2016; Ibn Khaldūn 1967: 2: 401. و نک. پانوش ۶۱ در بالا.

۶۳ برای نمونه، نک. عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۳۷۳-۳۷۶، ۳۷۶-۳۹۶؛ الیوسفی، ۱۹۸۶: ۴۴۳؛ ابن حجر العسقلانی، ۱۹۶۶: ۵: ۱۲۸-۱۲۷؛ Biran 2016: 146-149. این تبادلات از سنخ مناسبات یک‌طرفه نبود: عمری از خواننده‌های عراقی به نام خالد یاد می‌کند که شعرهای سروده این نبتانه، شاعر مصری، را می‌خوانده است (عمری، ۲۰۱۰: ۱۰: ۳۸۲-۳۹۰).

۶۴ احمد سهروردی از شاگردان یاقوت مستعصمی (ف. ۶۹۸/ ۱۲۹۸م) و احتمالاً نماینده متعالی‌ترین سنت خوش‌نویسی بغداد و یکی دیگر از ذینفعان حمایت‌جویی بوده است. سهروردی در شمار شش تن از مریدان مشهور یاقوت به‌حساب می‌آمده و حتی گفته می‌شود از مرشد خود پیشی گرفته است. نک. Blair 2003: 264; Canby 2002: 264; Thackston 2001: 8. ۴۱۵: ۱۹۹۸. باید توجه داشت که ترکیب خوش‌نویس و نوازنده در این دوره





نگاه می‌داشتند؛ برای نمونه، موردِ نظام‌الدین یحیی طیار از این دست است.

### کتاب‌نامه

- ابن الصقاعی، فضل‌الله بن ابی الفخر. (۱۹۷۴)، *تالی کتاب وفيات الاعیان*. تصحیح و ترجمه ژاکلین سوبله. دمشق: المعهد الفرنسي فی دمشق.
- ابن العبری، گریگوریوس بن ابی الفرج. (۱۸۹۰)، *تاریخ مختصرالدول*. تصحیح أنطون صالحانی. بیروت: المطبعة الكاثولیکية.
- ابن الفوطی. (۱۹۹۵)، *مجمع الآداب فی معجم الألقاب*. ۶ جلدی. تصحیح محمد کاظم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ابن الفوطی (منسوب). (۱۹۹۷)، *الحوادث الجامعة والتجارب النافعة فی المائة السابعة*. تصحیح بشار عواد معروف و عماد عبدالسلام رؤوف. بیروت: دارالغرب الإسلامي.
- ابن جبیر، محمد بن احمد. (۱۹۶۴)، *رحلة ابن جبیر*. بیروت: دار صادر للطباعة و النشر.
- ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی. (۱۹۶۶)، *الدرر الكامنة فی أعیان المئة الثامنة*. ۵ جلدی. تصحیح محمد سید جاد الحق. قاهره: دارالکتب الحدیثه.
- البرزالی، علم‌الدین قاسم بن محمد. (۲۰۰۶)، *المقتفی علی کتاب الروضتین*. ۴ جلدی. تصحیح عمر عبدالسلام التدمری. بیروت: المكتبة العصرية.
- الجزری، شمس‌الدین محمد. (۱۹۸۸)، *تاریخ حوادث الزمان وأنبائه ووفیات الأکابر والأعیان من أبنائه*. ۳ جلدی. تصحیح عمر عبدالسلام التدمری. بیروت: المكتبة العصرية.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد. (۱۹۸۸)، *المعجم المختص بالمحدثین*. تصحیح محمد الحیب الهیلة. طائف: مكتبة الصديق.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد. (۱۹۸۷-۲۰۰۴)، *تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر والأعیان*. ۶۱ جلدی. تصحیح عمر عبدالسلام التدمری. بیروت: دارالکتب العربی.
- الشجاعی، شمس‌الدین. (۱۹۷۸)، *تاریخ الملك الناصر محمد بن قلاوون الصالحی و أولاده*. ۲ جلدی. تصحیح باربارا شفر. ویسبادن: فرانتس اشتاینر فییرلاگ.
- الصفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ایبک. (۱۹۹۸)، *أعیان العصر وأعوان النصر*. ۶ جلدی. تصحیح علی ابوزید و همکاران. دمشق: دارالفکر.
- الصفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ایبک. (۲۰۰۸)، *کتاب الوافی بالوفیات*. ۳۰ جلدی. تصحیح احمد حطیط و همکاران. بیروت: المعهد الشرقي.
- العمری، احمد بن یحیی بن فضل‌الله. (۲۰۱۰)، *مسالك الأبصار فی ممالک الأمصار*. ۱۵ جلدی. تصحیح کامل سلمان الجبوری و مهدي النجم. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- قاشانی، ابوالقاسم. (۱۹۶۹)، *تاریخ الجایتو*. تصحیح مهین همبلی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- المقربزی، احمد بن علی. (۱۹۷۳-۱۹۳۰)، *کتاب السلوک لمعرفة دول الملوک*. ۳ جلد (در ۱۲ کتاب). تصحیح مصطفی زیاده و سعید عبدالفتاح عاشور. قاهره: دارالکتب المصریة.
- الیوسفی، موسی بن محمد. (۱۹۸۶)، *نزهة الناظر فی سیرة الملك الناصر*. تصحیح احمد حطیط. بیروت: عالم‌الکتب.
- Al-'Umarī, Aḥmad b. Yaḥyā b. Faḍlāllah (1968): *Das Mongolische Weltreich: al-'Umarī's Darstellung der mongolischen Reiche in seinem Werk Masālik al-abṣār fi mamālik al-amṣār*. Edited and Translated by Klaus Lech. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Al-'Umarī, Aḥmad b. Yaḥyā b. Faḍlāllah (1988): *Routes Toward Insight into the Capital Empires: Masālik al-abṣār fi mamālik al-amṣār*. Edited by Fuat Sezgin, in collaboration with A. Jokhosha and E. Neubauer. Frankfurt: Institute for the History of Arabic-Islamic Science at the Johann Wolfgang Goethe University. Book 10.
- Allsen, Thomas T. (2001): *Culture and Conquest in Mongol Eurasia*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Amitai, Reuven (2005): "The Resolution of the Mongol-Mamluk War". In: *Mongols, Turks and Others: Eurasian Nomads and the Sedentary World*. Edited by Reuven Amitai and Michal Biran. Leiden: Brill, 2005, 359–390.
- Amitai, Reuven (2008): "Mamluks of Mongol Origin and their Role in Early Mamluk Political Life". *Mamluk Studies Review* 12.1: 119–137.
- Amitai, Reuven (2013): *Holy War and Rapprochement: Studies in the Relations between the Mamluk Sultanate and the Mongol Ilkhanate (1260–1335)*. Turnhout: Brepols.
- Amitai, Reuven (2015): "The Impact of the Mongols on the History of Syria: Politics, Society, and Culture". In: *Nomads as Agents of Cultural Change: The Mongols and Their Eurasian Predecessors*. Edited by Reuven Amitai and Michal Biran. Honolulu: University of Hawai'i Press, 228–251.
- Ayalon, David (1951): "The Wafidiya in the Mamluk Kingdom". *Studia Islamica* 25: 89–104.

- Biran, Michal (2016): “Music in the Mongol Conquest of Baghdad: Ṣafī al-Dīn Urmawī and the Ilkhanid Circle of Musicians”. In: *The Mongols’ Middle East: Continuity and Transformation in Ilkhanid Iran*. Edited by Bruno De Nicola and Charles Melville. Leiden and Boston: Brill, 131–154.
- Blair, Sheila S. (2003): “Yāqūt and his Followers”. *Manuscripta Orientalia* 9.3: 39–47.
- Brack, Yoni (2011): “A Mongol Princess Making Hajj: The Biography of El Qutlugh Daughter of Abaqa Ilkhan (r. 1265–82)”. *Journal of the Royal Asiatic Society* series 3 21.3: 331–359.
- Canby, Sheila R. (2002): “Yākūt al-Musta’simī”. *Encyclopedia of Islam 2nd edition* 11: 263–264.
- Fleming, Barbara (1977): “Literary Activities in Mamluk Halls and Barracks”. In: *Studies in Memory of Gaston Wiet*. Edited by Myriam Rosen-Ayalon. Jerusalem: Institute of Asian and African Studies, Hebrew University of Jerusalem, 249–260.
- Haarmann, Ulrich (1988): “Arabic in Speech, Turkish in Lineage: Mamluks and Their Sons in the Intellectual Life of Fourteenth-Century Egypt and Syria”. *Journal of Semitic Studies* 33: 81–114.
- Ibn Khaldūn (1967): *The Muqaddimah: An Introduction to History*. 3 volumes. Translated by Franz Rosenthal. Princeton: Princeton University Press.
- Levanoni, Amalia (2005): “Food and Cooking during the Mamluk Era: Social and Political Implications”. *Mamluk Studies Review* 9.2: 201–222.
- Little, Donald P. (1976): “Al-safadī as Biographer of his Contemporaries”. In: *Essays on Islamic Civilization: Presented to Niyazi Berkes*. Edited by Donald P. Little. Leiden: Brill, 190–210.
- Little, Donald P. (1979): “Notes on Aitamīš, a Mongol Mamlūk”. In: *Die islamische Welt zwischen Mittelalter und Neuzeit: Festschrift für Hans Robert Roemer zum 65. Geburtstag*. Edited by Ulrich Haarmann and Peter Bachmann. Beirut: Orient-Institut der Deutschen Morganlandischen Gesellschaft/ Wiesbaden: Franz Steiner, 387–401.
- Marlow, Louise (2004): “The Way of Viziers and the Lamp of Commanders (Minhāj al-wuzarā’ wa-sirāj al-umarā’) of Aḥmad al-Iṣfahbadhī and the Literary and Political Culture of Early Fourteenth-Century Iran”. In: *Writers and Rulers: Perspectives on their Relationship from Abbasid to Safavid Times*. Edited by Beatrice Gruendler and Louise Marlow. Wiesbaden: Reichert Verlag, 169–194.
- Mazor, Amir (2012): *The Maṣūriyya in the Mamlūk Sultanate (1290–1310): Political, Social and Cultural Aspects*. Ph.D. Dissertation, Hebrew University of Jerusalem [in Hebrew].
- Melville, Charles (1992): “The Year of the Elephant’: Mamluk-Mongol Rivalry in the Hejaz in the Reign of Abū Sa’īd (1317–1335)”. *Studia Iranica* 21: 197–214.
- Melville, Charles (1999): *The Fall of Amir Chupan and the Decline of the Ilkhanate, 1327–37: A Decade of Discord in Mongol Iran* (Papers on Inner Asia, no. 30). Bloomington, Indiana: Research Institute for Inner Asian Studies.
- Melville, Charles (2002): “The Mongols in Iran”. In: *The Legacy of Genghis Khan: Courtly Art and Culture in Western Asia, 1256–1353*. Edited by Linda Komaroff and Stefano Carboni. New Haven and London: Yale University Press, 37–61.
- Nakamachi, Nobutaka (2006): “The Rank and Status of Military Refugees in the Mamluk Army: A Reconsideration of the Wāfidīyah”. *Mamluk Studies Review* 10.1: 55–81.
- Neubauer, Ekhard (1969): “Musik zur Mongolenzeit in Iran und den angrenzenden Landem”. *Der Islam* 4: 233–260.
- Rabbat, Nasser O. (1995): *The Citadel of Cairo: A New Interpretation of Royal Mamluk Architecture*. Leiden: Brill.
- Soudavar, Abolala (1996): “The Saga of Abu-Sa’id Bahādor Khān. The Abu-Sa’idnāmē”. In: *The Court of the Il-Khans, 1290–1340*. Edited by Julian Raby and Teresa Fitzherbert. Oxford: Oxford University Press, 95–218.
- Thackston, Wheeler M. (2001): *Album Prefaces and other Documents on the History of Calligraphers and Painters*. Leiden: E.J. Brill.
- Van Ess, Josef (1981): *Der Wesir und seine Gelehrten: zu Inhalt und Entstehungsgeschichte der theologischen Schriften des Rašīduddīn Faḥrullāh (gest. 718/1378)*. Wiesbaden: Franz Steiner.
- Van Steenberg, Jo (2001): “The Amir Qawṣūn: Statesman or Courtier? (720–741 AH/1320–1341 AD)”. In: *Egypt and Syria in the Fatimid Ayyubid and Mamluk Eras*, Proceedings of the 6th, 7th, and 8th International Colloquium organized at the Katholieke Universiteit Leuven in May 1997, 1998 and 1999. Edited by Urbain Vermeulen and Van Steenberg Jo. Leuven: Uitgeverij Peeters, 449–466.
- Wing, Patrick (2007): “The Decline of the Ilkhanate and the Mamluk Sultanate’s Eastern Frontier”. *Mamluk Studies Review* 11.2: 77–88.
- Wing, Patrick (2016): *The Jalayirids: Dynastic State Formation in the Mongol Middle East*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

فصلنامه علمی مطالعات هنر و زیباشناسی

دوره چهارم، شماره ۱۲، تابستان ۱۴۰۳

Yosef, Kobi (2010): *Ethnic Groups, Social Relationships and Dynasty in the Mamluk Sultanate (1250–1517)*. Ph.D. Dissertation, University of Tel-Aviv. 2 vols. [in Hebrew].

Yosef, Kobi (2012): “Mamluks and Their Relatives in the Period of the Mamluk Sultanate (1250–1517)”. *Mamluk Studies Review* 16: 56–69

Zettersteen, Karl V. (ed.) (1919): *Beiträge zur Geschichte der Mamlükensultane in der Jahren 690–741 Hira nach arabischen Handschriften*. Leiden: Brill.